

جزوه جامع دستور زبان

نکته: این جزوه صرفاً برای دانش‌آموزانی که سر
کلاس حاضر می‌شوند قابلیت استفاده دارد.

ارائه کننده: سید علیرضا احمدی

رتبه ۴۱ کنکور سراسری

مولف و مدرس ادبیات فارسی

طراح و مدیر مسئول ادبیات عمومی و علوم و فنون ادبی کانون قلمچی

دستور زبان فارسی

ویژگی های فعل

شخص (شش شخص فعل براساس شناسه شناخته می شود).

نکته: شناسه سوم شخص فعل های ماضی (.....) شکل تلفظی ندارد و با علامت ○ مشخص می شود.

در دستور زبان فارسی از شناسه به عنوان نقش نمای نهاد یاد می شود.

زمان : هر فعلی سه زمان اصلی دارد.

زمان ماضی

ماضی ساده: (.....) : رفتم

ماضی استمراری: (.....) : می رفتم

ماضی نقلی: (.....) : رفته ام

ماضی بعید: (.....) : رفته بودم

ماضی التزامی: (.....) : رفته باشم

ماضی مستمر: (.....) : داشتم می رفتم

زمان مضارع

مضارع اخباری: (.....) : می روم

مضارع التزامی: (.....) : بروم

مضارع مستمر: (.....) : دارم می روم

زمان آینده:: خواهم رفت

ساخت منفی فعل ها

برای منفی کردن فعل ها باید وند صرفی (ن) را به بن فعل ها یا وندهای قبل از آن افزود.

شکل منفی همه زمان ها

آینده	مضارع مستمر	مضارع التزامی	مضارع اخباری	ماضی مستمر	ماضی التزامی	ماضی بعید	ماضی نقلی	ماضی استمراری	ماضی ساده
خواهم رفت	دارم می روم	رفته باشم	می روم	داشتم می رفتم	رفته باشم	رفته بودم	رفته ام	می رفتم	رفتم
نخواهم رفت	نمی روم	نرفته باشم	نمی روم	نمی رفتم	نرفته باشم	نرفته بودم	نرفته ام	نمی رفتم	نرفتم

برای منفی کردن فعل های پیشوندی ، وند صرفی (ن) بین پیشوند و جزء فعل افزوده می شود:

برگشت : برگشت - باز می گردند: باز نمی گردند

فعل اسنادی و مخفف آن: افعال پنجگانه « است، بود ، شد، گشت و گردید» اگر فعل اصلی جمله باشند ، اسنادی(ربطی) هستند.

نکته:۱:

نکته ۲:

مثال:

نکته ۳:

مثال:

معلوم و مجهول

گاهی انجام دهنده کار معلوم نیست و برای بیان این موقعیت، از ساختار جملات مجهول استفاده می شود.
نکته: فقط جملاتی مجهول می شوند که فعل آن ها نیاز به داشته باشد. بنابراین امکان مجهول کردن بقیه جملات وجود ندارد.

مراحل:

۱-

۲-

۳-

۴-

۵-

مدیر دانش آموزان را دیده است. دانش آموزان دیده شده اند.

تعداد جمله: + تعداد + تعداد

شبه جمله

هر یک از شبه جمله ها در شمارش تعداد جمله، یک جمله محسوب می شوند.

شبه جمله دو نوع است:

۱- **منادا:** اسمی که مورد خطاب و ندا واقع شود منادا است. حروف ندا عبارتند از:، و

نکته ۱: گاهی منادا بدون حرف ندا می آید و باید آن را از لحن کلام دریافت.

مثال:

نکته ۲: گاهی منادا حذف می شود اما حرف ندا همراه با جمله ای ذکر می شود که خطاب به منادا بیان شده است.

مثال: /

در این حالت کلمه (.....) منادای محذوف است و نباید جمله بعدی را منادا حساب کرد.

۲- **صوت:** کلماتی مثل: افسوس - آه - آخ - دریغ - هان

هان ای دل عبرت بین از دیده عبرکن هان / ایوان مداین را آیینه عبرت دان

انواع جمله

جمله مستقل دو نوع دارد: ۱- جمله ساده ۲- جمله مرکب

جمله ساده جمله ای است که ؛ مانند :

من روز مادر را به مادرم تبریک گفتم.

جمله ی مرکب جمله ای است که ؛

مانند: وقتی به مدرسه رفتم باران می بارید.

انواع جمله:

به انواع جملات ساده و مرکب دقت کنید:

- وقتی به مدرسه می رفتم مادرم را در راه دیدم
- نشانه های زیر را در درس بیابید
- حسن دوست برادر من است
- آن چنان فریاد زد که همسایه ها به بیرون از خانه هایشان دویدند
- جمله هسته: جمله ای است که دارای است.
- جمله وابسته: جمله ای است که دارای باشد.

منظور از کلماتی است که جملات وابسته را به جمله ی هسته مرتبط می سازد؛ مانند: که، تا، چون، اگر

جمله ی مرکب از یک جمله ی هسته و یک یا چند جمله ی وابسته تشکیل شده است.

نکته: گاهی بعد از فعل هایی مانند گفتن ، شنیدن ، دانستن حرف ربط وابسته ساز به قرینه معنوی حذف می شود.

مثال: ؛ ؛ ؛

انواع چینش جمله مرکب:

- ۱- + پیوند وابسته ساز + : بیا تا قدر یکدیگر بدانیم.
- ۲- + پیوند وابسته ساز + : اگر نیایی ، نمی روم.
- ۳- + پیوند وابسته ساز + : علی کتابی را دیده بود، خرید.

انواع حرف ربط:

حرف ربط : بین دو جمله می آید و آن ها را به هم ربط می دهد.

حرف ربط به دو نوع زیر تقسیم می شود:

هم پایه ساز: و - اما - یا - ولی - بلکه ؛ چه/چه - یا / یا

دو جمله مستقل هم ارزش را به یکدیگر ربط می دهند.

(او آمد و سر جای خود نشست.)

وابسته ساز: تا - که - اگر - چون

او آمد تا من را عاشق کند.

حروف : حرف ربط ، حرف اضافه و حرف نشانه

حرف ربط : بین دو جمله می آید و آن ها را به هم ربط می دهد.

تفاوت واو ربط با واو عطف

حرف عطف (واو) بین دو یا می آید و کلمه بعد از آن ، نقش تبعی است : علی و احمد آمدند.

اما حرف ربط (واو) بین دو می آید و دو جمله را به هم ربط می دهد: علی آمد و به کارهای خود رسیدگی کرد.

حرف اضافه: حروفی که قبل از اسم می آیند و اسم پس از آن ها است.

حروف اضافه کلماتی هستند که به تنهایی معنی ندارند و درجمله پیش از اسم می آیند و آن را متمم می سازند.

حروف اضافه عبارتند از : از، به، با، بی، در، بر، برای، تا، مگر، جز، الا، چون(مانند)، اندر و ...

واژه هایی مانند : مثل ، مانند ، غیر ، روی ، زیر ، پهلوی ، بالای ، سوای ، بدون ، بهر ، نیز با کسره ای که درپایان آن ها می آید

حروف اضافه هستند .

گاهی بین دو حرف اضافه قرار می گیرد که برای تاکید بیشتر ذکر می شود برای تشخیص این نوع کاربرد معمولاً

می توانیم را جایگزین اولی کنیم.

مثال : «به شکر اندرش مزید نعمت است.» یا «بر آن بر تکیه داده بود.»

حرف نشانه:

حرف نشانه مفعول: را از آن پس که خواند مرا شهریار

نشانه عطف (واو عطف) بین دو اسم یا صفت می آید و ترکیب عطفی می سازد. کلمه اول « » می گیرد و کلمه دوم « »

نام دارد.

من می روم سوی دریا جای قرار من و تو همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار

همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ رو به یال و چشم او مالید

نشانه منادا: حروف (.... ، ...) قبل از اسم و حرف (..) پس از اسم می آیند و آن را مورد خطاب قرار می دهند و گاهی منادا بدون

حرف نشانه ندا می آید.

سیاوش چنین گفت کای شهریار / که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار. عشق من خنده تو می شکفت.

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز

منادا شبه جمله است و در شمارش جمله ها، به تنهایی یک جمله به حساب می آید.

نشانه اضافه: کسره اضافه در ترکیب های اضافی، پس از اسم نشانه مضاف الیه است.

کتاب احمد

کسره اضافه در ترکیب اضافی نقش نمای مضاف الیه است.

اسم + کسره + اسم (مضاف الیه)

انواع کاربرد حرف تا:

- : اگر به معنای (برای این که - به محض این که باشد، حرف ربط است: تا درد و ورم فرونشیند / کافور بر آن ضماد کردند
..... : اگر نشانه مقصد مکانی یا زمانی باشد: تا زنجار - تا فردا : گفت می باید تو را تا خانه قاضی برم

انواع حرف «چون» :

- ۱- حرف ربط : به معنی «زیرا»
۲- حرف ربط : به معنی « وقتی که » مخفف آن : چو : چون برسیدم بوی گلم مست کرد.
۳- حرف ادات تشبیه است ؛ به معنی «مانند» مخفف آن : چو : چه غم دیوار امت را که دارد چون پشتیبان
۴- قید : « چون » بر وزن «خون» در تلفظ ؛ به معنی «چگونه» در این حالت شکل مخفف ندارد.

انواع نقش در دستور: ۱-نقش اصلی ۲- نقش فرعی ۳- نقش تبعی

نقش اصلی

جمله از نهاد و گزاره تشکیل می شود و هسته گزاره ، فعل است.
همه نقش های اصلی براساس نیاز فعل، تعیین و بررسی می شوند.
نقش های اصلی عبارتند از:

۱) **نهاد:** گروه اسمی است که درباره آن خبری می دهیم.

نهاد می تواند **یک اسم** یا **گروه اسمی** باشد و یا **جانشینان اسم** (ضمیر ، صفت جانشین اسم) نقش نهاد بگیرد.

نوع نهاد	نهاد	گزاره
اسم	علی	آمد.
گروه اسمی	آن اسب های تیزرو	آمدند.
ضمیر	تو	آمدی.
صفت جانشین اسم	دانش آموزان	آمدند.

راحت ترین روش برای تعیین نهاد، مراجعه به شناسه فعل است.

مثال: شما آمدید. ایشان آمدند. تو آمدی.

نهاد ممکن است ظاهرا (به قرینه لفظی یا معنوی) از جمله حذف شده باشد اما همیشه یکی از اجزای اصلی جمله است.

۲) **مفعول:** گروه اسمی است که همراه حرف نشانه (را) می آید یا می توان همراه (را) آورد.

حرف را گاهی در معنای «به ، با ، از ، بر ، در ، برای و غیره» کاربرد دارد که حرف اضافه است: تو را گفتم
آن بهتر است

گاهی مفعول به قرینه حذف می شود : بگوی ای برادر به لطف و خوشی

گاهی حذف می شود، مثل : (ساقی بیار آن آب را.): (ساقی آب بیار.)

در چنین مواقعی است مفعول در نظر گرفته می شود.

در متون قدیمی گاهی حرف را با نشانه "....." همراه می شود «را» به هر معنی که باشد "....." نیز همان معنی و کاربرد را دارد.

✓ همی دربدر خشک نان بازجست / مر او را همین پیشه بود از نخست

✓ مر او را خرد نی و تیمار نی / به شوخیش اندر جهان یار نی

● جملات بعد از فعل های «.....»، «.....»، و معادل آن ها، نقش مفعولی دارند.

● فعل «.....» همیشه مفعول می خواهد ولی مفعول آن هیچ وقت در متون کلاسیک نمی گیرد.

مسند : گروه اسمی است که همراه با فعل های اسنادی می آید.

فعل های اسنادی عبارتند از : (فعل های «گشت و گردید» درمعنای «شد» به کار می روند)

فعل های مسند خواه:

● بودن ، استن و باشیدن : است - بود - باشد (و صورت منفی آن ها)

● شدن و گشتن : شد - گشت - گردید (و صورت منفی آن ها)

● به شمار آمدن ، به حساب آمدن و به نظر رسیدن

● نام داشتن ، شهرت داشتن ، لقب داشتن

● گاهی و مجموعاً نقش مسند می گیرند.

او از دوستان من است. لباس او از ابریشم است. او از قهرمانان به شمار می روند.

● دقت نمایید که فعل های اسنادی (است، بود، شد، باشد) نباشد. در این صورت فعل اسنادی به شمار نمی

آیند؛

مثال : او رفته است . غذا خورده شد. او رفته بود.

● فعل های مفعول و مسند خواه:

Pay attention to the following sentences:

● Entrance Exam **makes** teenagers Bored.

● He **considers** himself an expert on the subject.

فعل های معادل :

گردانیدن ، نمودن، کردن و ساختن بر خود فضای خلد را زندان تنگ

فعل های معادل :

- «نامیدن» و فعل های هم معنی آن، مثل: «خواندن»، «گفتن»، «صداکردن/زدن»
- «شمردن» و فعل های هم معنی آن مثل: «به شمار آوردن»، «به حساب آوردن»
- «بار آوردن»: ادبیات انسان ها را متواضع بار می آورد.
- «قلمداد کردن»: او در زندگی خود، نویسندگی را امری لذت بخش قلمداد می کند.
- «انگاشتن»: من این ماجرا را ثمر بخش تلقی می انگارم.
- «پنداشتن» و فعل های هم معنی آن، مثل: «دیدن»، «دانستن»، «یافتن».
- «تشخیص دادن»: من او را در این کار، توانا و هوشمند تشخیص می دهم.

✓ فعل های متمم و مسند خواه:

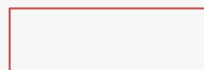
افعالی که معنای داشته باشند، متمم و مسند می خواهند. مثل:
 اهل محل به او، مهندس می گویند.
 (۳) متمم: هر اسم یا گروه اسمی که بعد از حرف اضافه بیاید، نقش متممی دارد.

● نقش فرعی:

نقش هایی هستند که فعل جمله برای عملی شدن به آن ها نیاز ندارد.
 نقش هایی مثل قید - همه وابسته های پیشین - همه وابسته های پسین از قبیل: (صفت - مضاف الیه) همه وابسته های وابسته ها (مضاف الیه مضاف الیه، صفت مضاف الیه، ممیز، صفت صفت، قید صفت)، در جمله نقش فرعی دارند.

● نقش تبعی:

یک گروه اسمی از نظر نقش دستوری، از گروه اسمی پیش از خود پیروی می کند.



● معطوف:

واژه یا واژه هایی است که بعد از بیاید:

حافظ می فرماید:

از چهار چیز مگذر گر عاقلی و زیرک / و، و

واو عطف را با حرف ربط (و) اشتباه نگیرید.

گاهی به جای حرف عطف (واو) ویرگول می آید: احمد، علی، حسن و بهزاد آمدند.

بدل: واژه یا گروهی است که قبل از خود را توضیح می دهد.

شکل :

چون تو لعبت ز پس پرده پدیدار آیی

● نشانه بدل:

- ✓ بدل معمولاً در نوشتار بین دو ویرگول نوشته می شود.
 - ✓ در خوانش متن ، پیش و پس از بدل مکث کوتاهی وجود دارد.
 - ✓ نکته : گاهی ضمیرهای مشترک (..... ، و) پس از ضمیرهای جدا (من ، تو ، او ...) به عنوان بدل می آیند.
- در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن / من ، خود ، به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود

● **تکرار:** گاهی یک نقش دستوری، عیناً تکرار می شود.

● تکرار نهاد: من این کتاب را نوشته ام من .

● تکرار مفعول: ای وطن تو را دوست دارم تو را.

● تکرار مسند: او دوست من است دوست من .

● تکرار متمم: من به تو افتخار می کنم به تو .

✓ مثال: شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر / کاین سر پر هوس شود خاک در سرای تو

قاعدتاً «تو» دوم می تواند تکرار باشد، ولی نیست!

چون مضاف الیه است و نقش گرفته!

● نکته: ...

● گروه قیدی:

- گروهی از کلمات که تمام یا بخشی از جمله را مقید به یک ویژگی می کند.
- قید از اجزای فرعی جمله است و حذف قید تأثیری در تعداد اجزای اصلی جمله
- از لحاظ ساختمان به دو گروه نشانه دار و بی نشانه تقسیم می شود.

● قیدهای نشانه دار:

- (۱) قید : حتماً - ابداً - اصلاً - احتمالاً
- (۲) قید : کلمات وندی که از یک پیشوند و یک اسم معنی تشکیل می شوند: به راحتی - در ظاهر -

باعصانیت

(۳) متمم : حرف اضافه + اسم : با ماشین - به مدرسه - از کلاس - تا زنگان

● قیدهای:

(۱) قید مختص : کلماتی که فقط نقش قیدی می گیرند و :

هرگز - همیشه - فقط - هنوز

(۲) قیدهای مشترک با صفت: در یک جمله و در جمله دیگر هستند: او خوب می نویسد. او پسر خوبی است.

(۳) قیدهای مشترک با اسم: در یک جمله هستند و در جمله دیگر به عنوان اسم می گیرند:

مثال: او دیروز از سفر آمد. (قید) دیروز شنبه بود. (نهاد) اتفاقات دیروز عجیب بود. (مضاف الیه)

● انواع جمله: جملات از لحاظ داشتن اجزای اصلی به انواع زیر تقسیم می شوند. (گروه قیدی، جزء اصلی نیست).

✓ دو جزئی: نهاد + فعل → او سر جای خود نشست.

✓ سه جزئی بامفعول: محمدرضا غذا را خورد.

✓ سه جزئی با متمم: او از دروغ می پرهیزد.

● سه جزئی با مسند: او شاگرد اول کلاس است. (فعل های اسنادی: است، بود، شد، گشت، گردید)

● نکته: فعل های پنج گانه فوق، در صورتی اسنادی هستند که فعل اصلی جمله باشند نه

✓ فعل های «.....» و «.....»، در صورتی اسنادی هستند که به معنی «شد» باشند نه به معنی «گردش کرد»

✓ فعل (است) به معنای «وجود دارد» فعل اسنادی نیست و

انواع «است»:

۱- : جهان پیر است و بی بنیاد

۲- فعل کمکی در : مرا از یاد برده است.

۳- فعل خاص به معنای (.....): مرا چشمی است خون افشان

انواع «شد»:

الف) فعل : هوا سرد شد.

ب) شد به معنای «.....» یا «.....»: شد زمستان و دی و آمد بهار

ج) کمک فعل در : غذا خورده شد

گروه اسمی

اسم: کلمه ای است که برای نامیدن کسی یا چیزی به کار می رود و می توان امری را به آن نسبت داد.

✓ مانند: کتاب حسن را آوردم.

● روش های تشخیص ترکیب وصفی و اضافی :

- ۱- کسره بین دو کلمه را حذف می کنیم سپس بعد از کلمه ی اول ویرگول می گذاریم و در آخر فعل (است) قرار می دهیم . اگر عبارت معنی داد ترکیب وصفی و اگر معنی نداد ترکیب اضافی است .
 - ✓ مثال اول : اتاق تمیز : اتاق ، تمیز است : چون معنی دارد ترکیب وصفی است یعنی کلمه ی اتاق «موصوف» و کلمه ی تمیز «صفت» است .
 - ✓ مثال دوم : اتاق مدیر : اتاق ، مدیر است : چون معنی ندارد ترکیب اضافی است یعنی کلمه ی اتاق «مضاف» و کلمه ی مدیر «مضاف الیه» است .
- ۲- به آخر کلمه ی دوم (تر) اضافه کنید اگر عبارت معنی داد ترکیب وصفی است. و اگر معنی نداد ترکیب اضافی است .
 - ✓ مثال اول : مادر دلسوز : مادر دلسوزتر : چون معنی دارد ترکیب وصفی است یعنی کلمه ی مادر «موصوف» و کلمه ی دلسوز «صفت» است
 - ✓ مثال دوم : مادر من : مادر من تر : چون معنی ندارد ترکیب اضافی است یعنی کلمه ی ماد «مضاف» و کلمه ی من «مضاف الیه» است .
- ۳- کلمه ی بسیار را در وسط دو کلمه قرار می دهیم ؛ اگر عبارت معنی داد ترکیب وصفی است. و اگر معنی نداد ترکیب اضافی است .
 - ✓ مثال اول : شهر تمیز : شهر بسیار تمیز : چون معنی دارد ترکیب وصفی است یعنی کلمه ی شهر «موصوف» و کلمه ی تمیز «صفت» است .
 - ✓ مثال دوم : شهر تکاب : شهر بسیار تکاب : چون معنی ندارد ترکیب اضافی است یعنی کلمه ی شهر «مضاف» و کلمه ی تکاب «مضاف الیه» است .
- ۴- «ی» را در آخر کلمه ی اول اضافه می دهیم ؛ اگر عبارت معنی داد ترکیب وصفی است. و اگر معنی نداد ترکیب اضافی است.
 - ✓ مثال اول : دست تمیز : دستی تمیز : چون معنی دارد ترکیب وصفی است یعنی کلمه ی دست «موصوف» و کلمه ی تمیز «صفت» است .
 - ✓ مثال دوم : کیف حسن : کیفی حسن : چون معنی ندارد ترکیب اضافی است یعنی کلمه ی کیف «مضاف» و کلمه ی حسن «مضاف الیه» است .

● راه های تشخیص صفت از مضاف الیه:

۱. اگر میان موصوف و صفت «ی» - که نشانه ی یکی بودن است- بیاوریم، ساختمان موصوف و صفت معنای خود را از دست نمی دهد:

توپ بزرگ توپی بزرگ

اما اگر میان مضاف و مضاف الیه «ی» بیاوریم چیزی بی معنی به دست می آید:

توپ مجید توپی مجید

۲. اگر از میان موصوف و صفت، کسره را برداریم و «است» یا یک فعل ربطی دیگر به آخر آنها بیفزاییم جمله ای معنی دار به دست می آید که در آن موصوف به نهاد و صفت به مسند تبدیل می شود.

توپ بزرگ توپ، بزرگ است.

اما اگر درباره ی مضاف و مضاف الیه این کار را بکنیم جمله ای بی معنی به دست می آید:

توپ مجید توپ، مجید است؟!

۳. بعد از ترکیب ها علامت صفت تفضیلی « تر » می گذاریم ، اگر معنی داشت صفت و موصوف است ، ولی اگر معنی نداشت مضاف و مضاف الیه است .

مثال: دیوار بلند ----- دیوار بلند تر : صفت و موصوف

دانشمند بزرگ ----- دانشمند بزرگ تر : صفت و موصوف

کشور ایران ----- کشور ایران تر (معنی ندارد) مضاف و مضاف الیه

۴. بعد از کلمه ی اول علامت ویرگول می گذاریم و بعد از کلمه ی دوم فعل «است» قرار می دهیم . اگر معنی نداشته باشد مضاف و مضاف الیه است. با کلمه « این » در ابتدای جمله .

مثال :

● گل زیبا ----- این گل، زیبا است . : صفت و موصوف

● کتاب سبز ----- این کتاب ، سبز است : صفت و موصوف

● پایه ی میز ----- این پایه ، میز است (معنی ندارد) مضاف و مضاف الیه

گروه اسمی

● گروه اسمی: گروهی از کلمات که هسته آن « » است.

هر گروه اسمی می تواند فقط یک اسم باشد یا مجموعه ای از واژه ها باشد که حداقل یک اسم (یا یکی از جانشین های آن) را داشته باشد.

● وجود هسته در گروه اسمی اما وجود وابسته ، اختیاری است.

ارکان گروه اسمی : وابسته پیشین + اسم (هسته) + وابسته پسین (+وابسته وابسته)

● وابسته پیشین : و (صفت عالی ، صفت اشاره ، صفت پرسشی، صفت مبهم ، صفت شمارشی

اصلی و ترتیبی نوع اول).

● هسته : هسته گروه اسمی ، اسم یا یکی از جانشینان آن است.

● گاهی در گروه اسمی ، به جای اسم از « ضمیر » استفاده می شود. ← من او را دیدم.
گاهی « صفت جانشین اسم » هسته گروه اسمی واقع می شود. ← دانش آموز آمد. به جای : پسر دانش آموز آمد.

هر گروه اسمی از اسم به عنوان هسته درست می شود که می تواند وابسته در پیش یا پس نیز بگیرد . ساختمان گروه اسمی را می توان این گونه نشان داد:

(وابسته پیشین) + هسته + (وابسته پسین)

مثال: (این) کتاب (خواندنی)

ملاک تشخیص هسته ، اضافه است که به طریق زیر عمل می کند:

● وابسته های پیشین به یکدیگر اضافه نمی شوند و در بین آن ها و هسته نیز کسره اضافه وجود ندارد : این دو کتاب

● اولین کلمه ای که نقش نمای اضافه می گیرد ، هسته است: کتاب خواندنی

عناصری که پس از هسته قرار می گیرند، وابسته های پسین هستند که همه به یکدیگر اضافه می شوند : کتاب خوب من در دو مورد زیر وابسته ی پسین نقش نمای اضافه نمی گیرد:

الف) نشانه ی نکره : انسانی شریف

ب) وقتی که وابسته پسین جمله ی تأویل پذیر باشد: انسانی که شریف است.

● وابسته های پیشین:

۱) **صفت اشاره** : هرگاه واژه های «این» و «آن» و مشتقات آنها همراه با اسم و جانشینان اسم ذکر شوند «.....» اند. اما اگر بی همراهی اسم و جانشینان آن ذکر شوند «.....» هستند

مثال: این دوست از آن دوست بهتر است

این از آن بهتر است

نکته: هرگاه بعد از واژه های اشاره شده مکث کوتاهی شود واژه ی مورد نظر «ضمیر اشاره» است.

مثال: این ، مجید است این پسر ، خیلی باهوش است

● صفات اشاره عبارت اند از : این، آن، همین، همان، چنین، چنان، چنین، چنان

۲) **صفت پرسشی** : هرگاه واژه های « کدام ، کدامین ، چه ، چگونه ، چطور ، چه جور ، چه سان ، چه قدر ، چه اندازه ، چه مقدار ، چند ،

چندم ، چندمین ، هیچ و» همراه با اسم یا جانشینان اسم بیایند «.....» نامیده می شوند.

نکته: این واژه ها اگر با اسم یا جانشینان آن همراه نباشد «.....» هستند. مثال: کدام کتاب را دوست داری؟ کدام را دوست داری؟

۳) **صفت مبهم**: هرگاه نشانه های مبهم «هر، همه، هیچ، فلان، چندین، خیلی، کمی، بسیاری، اندکی، قدری، برخی، بعضی، پاره ای، چندان، ...» همراه اسم یا جانشینان اسم ذکر شوند، «.....» اند و اگر بدون همراهی اسم و جانشینان اسم ذکر گردند «.....» اند.

مثال: آن همه مردم آمدند. همه آمدند.

نکته: هرگاه «چند، چندین، هیچ» مفهوم پرسشی داشته باشند دیگر نشانه مبهم نیستند.

مثال: هیچ عاقلی را می شناسی؟

۴) **صفت تعجبی**: هرگاه واژه های «چه، عجب، چقدر» همراه اسم یا جانشینان اسم باشند «.....» هستند و اگر به تنهایی ذکر گردند «.....» اند.

مثال: چه کار خوبی کردی! چه کردی!

۵) **صفت شمارشی**: الف) صفت شمارشی اصلی: هرگاه اعداد یک تا بی نهایت با اسم یا جانشینان اسم همراه گردند ، «.....» اصلی اند و اگر به تنهایی ذکر شوند «.....» اند

مثال: یک روز پیش می آیم

ب) **صفت شمارشی ترتیبی**: صفتی است که با لفظ «-مین» یا «-م» همراه است. صفتی که با «-مین» همراه می شود وابسته پیشین و صفتی که با «-م» همراه می شود وابسته پسین است.

مثال: چهارمین ماه از آشنایی ما فرا رسید

ماه چهارم فرا رسید

۶) **صفت عالی**: همه ی صفت هایی که وند «ترین» را به دنبال دارند «صفت عالی» هستند

مثال: دیدن تو بزرگ ترین (صفت عالی) آرزوی من است

۷) **شاخص**: عناوین و القابی را می گویند که پیش از اسم می آیند. شاخص ها در کنار هسته قرار می گیرند و خود

اسم یا صفت هستند و می توانند در جای دیگری هسته گروه اسمی باشند.

مشهور ترین شاخص ها عبارتند از : آقا ، خانم، استاد، حاجی خواهر، برادر، عمو، عمه ، خاله، تیمسار، سرلشکر، کدخدا، مهندس ، دکتر ،

مثال: حاج محمد از مکه برایمان سوغاتی می آورد.

● نکته (۱): شاخص ها به تنهایی دارای هیچ نقش نحوی (فاعلی ، مفعولی، مسندی، ...) نیستند.

● نکته (۲): اگر عناوین و القاب با (نقش نمای اضافه) همراه باشند، شاخص محسوب نمی شوند بلکه هسته ی گروه اسمی اند مثال: پدر مجید آمد.

● وابسته های پسین:

(۱) صفت شمارشی ترتیبی (همراه با پسوند -م): کتاب چهارم (اسم + صفت شمارشی ترتیبی ۲)

(۲) مضاف الیه : کتاب درس ، دفتر ریاضی (اسم + اسم)

(۳) صفت بیانی: کتاب سودمند ، دفتر بزرگ

● انواع صفت بیانی:

صفت بیانی ساده: کتاب ارزشمند - اتاق بزرگ

صفت فاعلی :

✓ بن مضارع + گر : توانگر

✓ بن مضارع + کار : تراشکار

✓ اسم + بن مضارع : درس خوان

✓ پیشوند + بن مضارع : نادان، ناتوان

✓ اسم، صفت + بن مضارع : دادرش، خوش نویس

✓ بن مضارع + «ا» : بیثنا، شنوا، دانا،

✓ بن مضارع + «ان»: خندان، دوان،

✓ بن مضارع + نده : خورنده ، بیننده

✓ بن مضارع + ار : پرستار

✓ بن مضارع + گار : آموزگار

مفعولی: بن ماضی+ه : خورده ، شکسته ، ...

لیاقت: مصدر + ی: خوردنی ، دیدنی ،

نسبی : اسم + ی «نسبت»: زمینی، آسمانی، خاکی ، قائم شهری ، بروجردی ،

انواع ترکیب:

(۱) وصفی: این ترکیب ها با توجه به نوع صفت ، به دو روش زیر ساخته می شوند:

(۱) موصوف + صفت (در این ساختار صفت جزو وابسته های پسین است و شامل صفت های بیانی - صفت

شمارشی ترتیبی نوع دوم - می شود).

مثال : کتاب مفید - کتاب خواندنی - کتاب دوم - کتاب دیگر

۲ **صفت + موصوف :** (صفت های به کاررفته در این ساختار، صفت های پیشین هستند)

مثال: این کتاب - هر کتاب - چند کتاب؟ - بهترین کتاب - دومین کتاب

صفت عالی ، صفت اشاره صفت پرسشی، مبهم، تعجبی، شمارشی اصلی، شمارشی ترتیبی ۱، شمارشی ترتیبی ۲
نکته : هنگام شمارشی تعداد ترکیب های وصفی همه انواع صفت چه از نوع بیانی چه سایر صفت ها باید شمرده شود.

۲ **اضافی : مضاف + کسره اضافه + مضاف الیه:** شیشه ی پنجره (مضاف بودن نقش نیست)

نکته ۱: یک هسته می تواند دو نوع وابسته بگیرد و هم صفت بگیرد و هم مضاف الیه: کتاب تاریخی علی

نکته ۲: هرگاه بین دو صفت حرف عطف قرارگیرد دو ترکیب وصفی داریم. کتاب مفید و خواندنی

● وابسته های وابسته:

- ۱- مضاف الیه مضاف الیه
- ۲- صفت مضاف الیه
- ۳- ممیز
- ۴- صفت صفت
- ۵- قید صفت

هرگاه یکی از وابسته های گروه اسمی ، خود دارای وابسته ای باشند ، آن وابسته را وابسته ی وابسته می نامند. (.....)
وابسته وابسته در گروه اسمی ، همراه با هسته خود به کار می رود و در صورت حذف وابسته ، وابسته ی وابسته نیز حذف می شود.

۱. **مضاف الیه مضاف الیه:** هرگاه سه اسم به یکدیگر، اضافه شوند، اسم سوم نقش «مضاف الیه مضاف الیه» دارد.

مثال:

- ✓ شیشه ی پنجره ی کلاس کلاس ← مضاف الیه مضاف الیه
- ✓ دیوار بلند باغ ما ما ← مضاف الیه مضاف الیه
- ✓ بار سنگین غمت ت ← مضاف الیه مضاف الیه
- ✓ دامن وجودش ش ش ← مضاف الیه مضاف الیه

۲. **صفت مضاف الیه:** اگر در ترکیب اضافی ، مضاف الیه صفت پیشین یا پسین بگیرد، آن واژه « صفت مضاف الیه» نام دارد.

این نقش دو حالت دارد:

اسم + صفت پیشین + اسم : جلد آن کتاب

اسم + اسم + صفت پسین : جلد کتاب پنجم - جلد کتاب ارزشمند

همه صفت های در فرمول اول می توانند به کار روند اما اگر صفت بیانی در میان ترکیب اضافی به کار رود دو ترکیب اضافی و وصفی داریم و نباید آن را با صفت مضاف الیه اشتباه گرفت. مانند : زبان شیرین کشور ، نکته ادبی آن

صفت های پیشین:

صفت اشاره : زبان این کشور

صفت پرسشی: زبان کدام کشور

صفت مبهم: زبان هر کشور

صفت شمارشی: زبان دو کشور

تعجیبی : زبان چه کشوری!

صفت عالی: زبان بزرگترین کشور

نکته : اگر یک صفت بین دو اسم محاصره شود

۳. ممیز : واحد شمارش

فرمول: وابسته پیشین + واحد شمارش (ممیز) + اسم ← دو دستگاه اتوبوس

نمودار : صد دانه یا قوت

در اغلب موارد اسمی است که بین عدد (صفت شمارشی) و معدود (هسته) می آید و وابسته به صفت شمارشی است.

ممیز وابسته عدد پیش از خود است و عدد (صفت شمارشی) به موصوف خود وابسته است.

مثال : دو جلد کتاب - پنج فقره پرونده - سه دستگاه تراکتور - ده فرسخ راه - یک جام آینه

✓ نکته: اگر واحد شمارش به جای اسم بیاید است:

مثال : چند نفر آنجا بود؟ ده فرسخ کوهستانی

✓ گاهی ترکیب هایی ساخته می شود که اسم هایی غیر از واحدهای شمارش معمول ، به عنوان ممیز به کار می روند:

یک دشت کربلا - یک چمن غم و درد

✓ صد پیرهن عرق گل خورشید کرده است / تا میوه وجود تو کامل رسیده است

۴. صفت صفت: فرمول : اسم + صفت + صفت صفت

برخی از صفت ها ، صفت های همراه خود را توضیح می دهند. مثل: بلوز آبی آسمانی

نکته ۱: معمولا در درجه بندی رنگ ها به کار می روند : کفش قهوه ای سوخته

نکته ۲: گاهی صفت صفت برای یکی از صفت های بیانی نیز به کار می رود: زبان فارسی دری

۵. قید صفت: فرمول : اسم + قید + صفت

قیدی است که صفت بعد از خود را توضیح می دهد. مثل: دانش آموز بسیار باهوش - هوای کاملاً آفتابی

لباس خلی تمیز - راه نسبتا دور - اوضاع تقریبا عادی

قانون رسم نمودار پیکانی گروه اسمی:

از وابسته به هسته یک پیکان و از میا این پیکان پیکانیدگر به سمت هسته می کشیم.

✓ حذف

گوینده می تواند برای پرهیز از تکرار، هریک از اجزای اصلی جمله را (به شرط داشتن) حذف کند.

قرینه های حذف:

حذف به قرینه لفظی: در صورتی که جزء یا اجزایی از جمله، در جمله قبلی یا همان جمله ذکر شده باشد، می توان آن را به قرینه

لفظی حذف کرد. مثال: علی آمد و (علی) سر جایش نشست.

حالت های جالبی از حذف به قرینه لفظی:

۱. حذف در جمله های مرکب: آمدم تو را ببینم اما نتوانستم (تورا ببینم)

۲. حذف به قرینه شناسه: آمده ام که سر نهم عشق تو را به سر برم/ور تو بگویی ام که نی، نی شکم شکر برم

۳. حذف تمام جمله جز نقطه اطلاع: - آیا موافقی به کتابخانه برویم؟ - نه (موافقم نیستم که به کتابخانه برویم)

۴. حذف فعل: نشسته بودیم و (ما) چشم به راه معلم (بودیم)

در دستور تاریخی گاهی در یک جمله، به قرینه لفظی حذف می شد.

✓ مثال: کیوتران فرمان وی بکردند و دام برکندند و سرخویش گرفت. (ند)

گاهی به قرینه لفظی از جمله حذف می شود:

✓ مثال: فصلی خواهم نبشت در ابتدای این حال بر دار کردن این مرد، پس به سر قصه (خواهم) شد.

حذف به قرینه معنوی: هرگاه در جمله قرینه ای لفظی برای حذف، وجود نداشته باشد اما مخاطب از روی معنا و مفهوم جمله،

بخش حذف شده را دریابد، حذف به قرینه معنوی صورت گرفته است.

حذف فعل در جمله های پر کاربرد: به سلامت (بروید) - به امید دیدار (خدا حافظی می کنم) - به جان تو قسم (می خورم)

حذف هر دو فعل اسنادی در جمله های مرکب: هرچه زودتر (باشد)، بهتر (است)

موارد شایع حذف حذف فعل به قرینه معنوی:

(۱) : هرکه بامش بیش (باشد) برفش بیشتر (است)

(۲) حذف فعل :

✓ به سر سبز تو (قسم می خورم) ای سرو که گر خاک شوم/ناز از سر بنه و سایه بر این خاک انداز

(۳) حذف فعل پس از شبه جمله (منادا - شبه جمله):

✓ چشمی که جمال تو ندیده است چه دیده است؟ / افسوس بر اینان (یاد) که به غفلت گذرانند



سعدی! (به تو می گویم) به روزگاران مهری نشسته بردل/بیرون نمی توان کرد الا به روزگاران

شیوه بلاغی:

گروه های سازنده ی جمله به دو صورت در پی هم قرار می گیرند:

الف (شیوه ی عادی: کاربرد این شیوه در نوشته های روش زیر معمول است:

نهاد همه ی جمله ها در ابتدای جمله می آید.

فعل همه جمله ها در پایان جمله می آید.

ترتیب سایر جمله ها نیز به این صورت است:

۱. + : علی آمد.

۲. + + مجید او را دوست دارد

۳. + + : من خوشحال بودم

۴. + + : من با او دوست شدم

۵. + + + : مادر بچه را از عشق ترساند

۶. + + + : او فرزندش را مجید نامید

۷. + + + : من به او قهرمان گفتم.

توجه : در جمله جای خاصی ندارند بلکه بر حسب موقعیت یا ضرورت یا تاکید و برجسته نمایی پیش یا پس از نهاد می آیند.

شیوه ی بلاغی: در این شیوه اجزای کلام بر حسب تشخیص نویسنده و برای تاثیر بیشتر سخن جابه جا می شوند بدیهی است که این جابه جایی ، با مجوز های دستوری انجام می پذیرد
مثال:

.....
.....

شیوه عادی:

ابر ز من حامل سرمایه شد : باغ ز من صاحب پیرایه شد

شیوه بلاغی:

چون بگشایم ز سر مو شکن : ماه ببیند رخ خود را به من

نقش ضمائر متصل:

ضمیر های متصل در حالت عادی یا به می چسبند و نقش و می گیرند یا به می چسبند و نقش را می پذیرند. اما در جهش ضمیر این الگو تغییر می کند مانند:

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد/دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

یکی از روش ها برای کشف جهش ضمیر، مقایسه شیوه عادی جمله با شیوه بلاغی است. با برگرداندن بیت فوق به شیوه عادی نقش مفعولی ضمیر شخصی (ت)، به راحتی قابل تشخیص است.

● نحوه تشخیص جابجایی ضمیر در شیوه بلاغی:

ابتدا ضمائر شخصی پیوسته را به ضمیر شخصی جدا تبدیل می کنیم. سپس به یکی از روش های زیر آن را تشخیص می دهیم:

۱. در : بعد از ضمیر مورد نظر، «.....» می گذاریم.

✓ مثال : دیدمش خرم و خندان ← دیدم او را خرم و خندان (جمله عادی است و جابجایی ضمیر ندارد).

✓ زلف کشیدمت مگر باز به دام من شوی ← زلف کشیدم تو را (جابجایی ضمیر) معنی درست و منطقی ← زلف تو را

کشیدم

۲. در : قبل از ضمیر مورد نظر می گذاریم؛ اگر بی معنی و غیرمنطقی بود، جابجایی ضمیر داریم.

✓ مثال : بیا که جان عزیزت فدای شکل و شمایل ← بیا که جان عزیز تو فدای شکل و شمایل (معنی شعر نادرست است)

✓ معنی درست و منطقی مصراع ← بیا که جان عزیز، فدای شکل و شمایل تو

● ساختار نحوی کهن

در ساختار دستوری کلام گاهی در ترتیب اجزای جمله تقدم و تأخر صورت می گیرد (این موضوع در مبحث شیوه بلاغی مطرح شده است).

استفاده از ترکیب وصفی مقلوب:

کاربرد قدیم افعال : شکل قدیمی افعال ماضی ساده (بساخت - بدانست) و ماضی استمراری (همی رفت - گفتندی)

تحول معنایی فعل ها : گرفتن/ساخت/ماند / شد / گرفت

کاربرد انواع (را) در دستور تاریخی:

انواع را

۱. : بعد از مفعول می آید.

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت/یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم

۲. : گاهی حرف «را» جای حروف اضافه «به - از - بر» می آید و اسم همراه خود را متمم می سازد.

..... : هدیه می داد هر درویش را /تابیابد نطق مرغ خویش را

..... : حکیمی را پرسیدند که دوست بهتر یا برادر؟ گفت: برادر نیز دوست به.

..... : بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ /تن پی سرت را که خواهد گریست؟

۳. گاهی (را) با فعل اسنادی: همراه فعل های اسنادی می آید و آن را به فعل تبدیل می کند. «حرف اضافه محسوب

می شود.»

مرا چشمی است خون افشان ز دست آن کمان ابرو /جهان بس فتنه خواهد دید از آن چشم واز آن ابرو

۴.: نشانه جدایی و انفکاک ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه) است و بر دو نوع است:

۱. مضاف الیه + را + مضاف : یقین مرد را دیده بیننده کرد/ شد و تکیه بر آفریننده کرد

تهمت برآشفت و با طوس گفت / که رهام را جام بادهاست جفت

۲. مضاف + بخشی از جمله + مضاف الیه + را :

ساقیا برخیز و در ده جام را / خاک بر سر کن غم ایام را

یکی ناسزا گفت در وقت جنگ/ گریبان دریدند وی را به چنگ

انواع واو:

۱. ربط:

۲. عطف:

۳. میانوند: در این صورت کلمه مستقلی نیست : رفت و آمد

وضعیت واژگان و معنای آن ها در گذر زمان

واژه ها و معنای آنها همیشگی و ماندگار نیستند. ممکن است در گذر زمان ، برای هر واژه ، یکی از چهار وضعیت زیر پیش بیاید:

الف) متروک: به دلایل سیاسی ، فرهنگی ، مذهبی یا اجتماعی از فهرست واژگان حذف شود:

مثال:

فتراک (= ترک بند) / برگستوان (= پوشش اسب و پوشش جنگجویان) / سوفار (= دهانه تیر) / خفتان (= نوعی جامه جنگ) /
خوالیگر (= آشپز) / خوازه (= طاق نصرت) / چهار آینه (= نوعی جامه جنگی) / ملطفه (= نامه محبت آمیز) / رُقع (= یاد داشت ، نامه کوتاه
) / باره (= اسب) / خُود (= کلاه جنگی) / ترگ (= کلاه خود) / دُستار (= عمامه ، دستمال) / آرفنداک (= رنگین کمان) و ...

ب) تحوّل معنایی : با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید ، به دوران بعد منتقل شود.

مثال:

معنای جدید

معنای قدیم

واژه

فرمان ، دستور زبان

وزیر ، اجازه ، مشاور

دستور

آلوده و ناپاک

متراکم و غلیظ

کثیف

وسیله فضاوردی

کشتی

سفینه

قسم

گوگرد

سوگند

شوخ طبع

چرک و آلودگی

شوخ

نوعی دشنام

زراندود ، به جواهر آراسته

مُزخرف

زیبا

زن احمق

رَعا

ابزاری در چرخ دوچرخه

حلقه لشکریان

پَرّه

معلم

نویسنده و منشی

دبیر

آقا

آستان ، پیشگاه

جناب

تماشا	با هم گردش کردن	مشاهده کردن و دیدن
مُداهنه	پاک کردن	تملّق و چاپلوسی
محضر	استشهاد نامه	دفترخانه
مهقات	کارهای بزرگ و خطیر	آلات و ادوات جنگی
آچار	ثُرشی	وسیله معروف در جِزف

پ) رکود معنایی (بدون تغییر) : با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد.

مثال:

شادی ، خنده ، گوش ، چشم ، دیوار ، پذیرش ، زیبا ، جامه ، مهربان ، دست ، پا و ...

ت) گسترش معنایی: هم معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید بگیرد.

مثال:

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
گُرسی	چهارپایه	گُرسی استادی دانشگاه
شمع	وسیله روشنایی	شمع ماشین و موتور
زین	زین اسب	زین دوچرخه و موتور
پیکان	نوک تیر	نوعی اتومبیل
پروانه	حشره معروف	وسیله ای در اتومبیل
بال	بال پرندگان	بال هواپیما
رکاب	حلقه آویخته از زین اسب	رکاب دوچرخه و ماشین
سپر	ابزار جنگی	سپر ماشین و موتور
یخچال	یخچال های طبیعی زمین	وسیله سرد نگاه داشتن غذا
دروازه	دروازه شهر	دروازه زمین فوتبال

● روابط معنایی کلمات:

● -هممعنایی (ترادف) کلمه ای که معنایی مشابه، معادل یا یکسان با کلمه ای دیگر دارد، مترادف آن است. برای مثال،

کلمات «وسیع و گسترده» با هم مترادف اند، اما گاهی پیش می آید که در شرایطی، از میان دو کلمه مترادف، معنای یکی

مناسب تر از دیگری است؛ مانند: جمله «سرزمین ما وسیع است» که در آن، کلمه «وسیع» مناسب تر از «گسترده» است.

گاهی نیز اتفاق می افتد که دو کلمه تنها در شرایط خاص مترادف اند؛ مانند: واژه های «کنه و سمج».

● **تضاد معنایی (واژه‌های متضاد)** واژه‌ای که معنایش مخالف معنای واژه دیگر است؛ برای مثال: «کوچک با بزرگ و زن با مرد» متضادند. گاهی براساس اینکه آیا بین این دو زوج تضاد درجه‌بندی وجود دارد یا نه، تمایز قائل می‌شوند. شخصی که زن نیست، حتماً مرد است اما، چیزی که «کوچک» نیست، ممکن است «بزرگ» هم نباشد بلکه بین این دو اندازه دیگری وجود داشته باشد. «کوچک و بزرگ» را زوج درجه‌بندی‌پذیر می‌نامند. برخی از زبان‌شناسان اصطلاح متضاد را فقط برای زوج‌های درجه‌بندی ناپذیر به کار می‌برند.

● **تناسب (مراعات نظیر)** معنای تداعی‌کننده یک کلمه؛ عبارت است از مجموعه معنایی که یک شخص موقع شنیدن آن کلمه به ذهنش می‌رسد؛ بخشی از معنای یک کلمه یا عبارت که آن را به پدیده‌های دنیای واقعی، خیالی یا مکانی و... مربوط می‌سازد. برای مثال، معنای «پرند» عبارت است از یک موجود دو پا، بال‌دار، تخم‌گذار، خون‌گرم و منقاردار. ارتباط و تداعی معمولاً بین دو چیز حاصل می‌آید؛ برای مثال:

الف) وقتی کسی واژه «میز» را می‌شنود، ممکن است واژه «صندلی» به ذهنش متبادر شود؛ چون صندلی همواره نزدیک میز است. این نوع از تداعی را تداعی از راه مجاورت می‌نامند.

ب) هرگاه کسی واژه «شاد» را بشنود، ممکن است به یاد واژه «غمگین» بیفتد؛ چون دارای معنای متضاد با آن است. این عمل را تداعی از راه تضاد می‌نامند.

پ) هرگاه کسی واژه «میل» را بشنود، ممکن است به یاد واژه «صندلی» بیفتد؛ زیرا معنایی شبیه به آن دارد. این عمل را تداعی از راه مشابهت می‌نامند.

پس، تناسب آوردن واژه‌هایی از یک مجموعه است که با هم تناسب دارند. این تناسب و رابطه می‌تواند از نظر جنس، نوع، مکان، زمان، همراهی و... باشد؛ مثل:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو «حافظ»

● **تضمن یا شمول معنایی (همپوشی)** رابطه بین دو واژه که در آن معنای یکی از واژه‌ها معنای واژه دیگر را در برمی‌گیرد؛ برای مثال؛ واژه‌های «حیوان و سگ» این‌گونه به هم مربوط می‌شوند که «سگ» به نوعی از «حیوان» دلالت دارد و حیوان یک اصطلاح عمومی است که «سگ» و دیگر حیوانات را در برمی‌گیرد. در این مثال، «سگ» را «معنا شمول» و اصطلاح عمومی «حیوان» را «مافوق» می‌نامند. اصطلاح «مافوق» می‌تواند معناشمول‌های زیادی داشته باشد. یا سیر و گیاه و دست و بدن جزو شمول معنایی است.

معنای کلمات را می‌توان به صورت ترکیب مشخصه‌ها یا مؤلفه‌های معنایی توصیف کرد. برای نمونه، مؤلفه‌های «مرد» و «بزرگ» جزئی از معنای «پدر»ند؛ هرچند مؤلفه‌های دیگری را نیز باید به آنها اضافه کرد.

● انواع ان:

- ان : که وند اشتقاقی و به معنای زمان است: پاییزان یعنی زمان پاییز. مثال های دیگر: بهاران، بامدادان، صبحگاهان، سحر گاهان
- ان : این پسوند معنای مکان را در خود دارد، مثل: سپاهان مکان سپاه، گرگان، جای گرگ، خزران جای خزرو دیلمان جای دیلم
- ان : مثل کوهان یعنی شبیه کوه، ماهان شبیه ماه
- ان : شادان کسی که در حالت شادی است. گریان، نالان، لرزان
- ان : یک وند تصریفی است و در شعر و نثر ادبی کاربرد دارد
- ان : اردشیر بابکان ، درفش کاویان

انواع که :

- : آنان که رفتند. و به معنی زیرا، چون و..... :
- زبان درکش ای مرد بسیار دان که فردا قلم نیست بر بی زبان
- : به معنی «.....» و معمولاً بعد از صفت برتر می آید :
- جُوی مشک، بهتر که یک توده گل
- : به معنی چه کسی؟ که گفتت برو دست رستم ببند ؟
- : در معنی کسی یا هرکسی : هر که آمد عمارتی نو ساخت * خیر از دوست ندارد که ز خود بی خبر است .

کلمات دو تلفظی

اُسْتَوَار و اُسْتَوَار
 آسِمان و آسِمان
 آسِنا و آسِنا
 رایگان و رایگان
 روزگار و روزگار
 عناصر و عناصر